

# خواندن به مثابه خوردن

## تأملی بر یکی از استعاره‌های مطالعه

یزدان منصوریان

### مقدمه

استعاره<sup>۱</sup> یافتن شباهت میان دو مفهوم است تا در «سایه»ی یکی، دیگری را بهتر بشناسیم. مثلاً وقتی می‌گوییم «وقت طلاست» می‌خواهیم ارزش زمان را نشان دهیم. بنابراین، به کمک شباهت میان پدیده‌ها یا رخدادها، به شناختی بهتر از آن‌ها می‌رسیم. در این روش، شباهت‌ها کشف یا ساخته می‌شوند تا در «پرتو» هر یک مفاهیم گوناگون بهتر تبیین شوند. مثلاً در همین چند جملهٔ مقدماتی، «سایه» و «پرتو» - که هر دو با نور در ارتباطند - نوعی استعاره‌اند. در جملهٔ نخست، «سایه» بیانگر عرصه‌ای است که برای بهتر دیدن فراهم می‌شود. در جملهٔ چهارم نیز، «پرتو» نشانگر نوری است که بر پدیدهٔ مورد اشاره می‌تابد. بنابراین، حتی برای تعریف «استعاره» می‌توان از استعاره‌ای دیگر کمک گرفت! استعاره‌ها آن قدر در ذهن و زبان ما فراوان و پرکاربرند که حضورشان را حس نمی‌کنیم.

آقای حسین دباغ در کتاب مجاز در حقیقت: ورود استعاره‌ها در علم استعاره را فراتر از یک آرایهٔ ادبی و آن را در قلمرو فلسفه و همچون مدلی برای اندیشیدن معرفی می‌کند. مدلی که می‌تواند معرفت‌شناسی ما را نسبت به جهانی که می‌شناسیم تغییر دهد. او استعاره را تنیده در تار و پود زبان می‌بیند و بر این نکته تأکید دارد که زبان آغشته به استعاره‌هاست و نمی‌توان زبان را از استعاره پالایش کرد. زبان در درون خود سرشتی استعاری دارد و این امتیاز بزرگی برای آن است. زیرا قلمرو وسیعی برای پرش اندیشه در برابر دیدگان انسان باز می‌کند.<sup>۲</sup> او با استناد به ماکس بلک<sup>۳</sup> به این نکته اشاره می‌کند که استعاره بیش از تشبیهی ساده و در واقع چارچوبی برای دوباره نگر بستن و خلاقانه دیدن است: «گزاره‌های استعاری می‌توانند گاهی اوقات معرفت و بصیرت جدیدی، با تغییر روابط میان اموری

که بر آن دلالت دارند ایجاد کنند ... بهتر است در برخی موارد بگوییم استعاره شباهت‌هایی را خلق می‌کند به جای آن که بگوییم شباهت‌های پیشین را صورت‌بندی می‌کند» (ص ۳۶). او در بخش‌های دیگر کتاب با استناد به جرج لیکاف و مارک جانسون<sup>۴</sup> می‌نویسد: «ساختار مفهومی ذهن ما استعاری است. بدین شکل که طریق اندیشیدن، تجربه کردن و ادراک ما به صورت استعاری است. ظهور و بروز این استعاری اندیشیدن را می‌توان در عمل روزمرهٔ آدمیان جست، بهترین نمونهٔ آن زبان ارتباطی است». در این یادداشت با اشاره به استعاره‌های رایج دربارهٔ مطالعه به یکی از آن‌ها می‌پردازم که گویا در زمان‌ها و مکان‌های مختلف با اقبال بیشتری مواجه بوده و بسیاری از تصورات ما را دربارهٔ «مطالعه» شکل می‌دهد و آن استعارهٔ «خواندن به مثابه خوردن» است.

### استعارهٔ خوردن برای خواندن

برای مفهوم «مطالعه» استعاره‌های فراوان وجود دارد. مثلاً وقتی می‌گوییم «کتاب یار مهربان است»، «دوستی دانا برای روزهای تنهایی است»، «قصه‌گوی خوش بیان است» از استعاره استفاده می‌کنیم. در این مثال‌ها تشبیه کتاب به دوست، همدم، آموزگار، مخزن اسرار و غیره استعاره‌اند. در این میان تشبیه کتاب به غذا نیز متداول است. پروفیسور کترین شلدریک راس<sup>۵</sup> - استناد بازنشستهٔ دانشگاه انتاریو - در مقدمهٔ مقاله‌ای با عنوان «استعاره‌های خواندن» می‌نویسد: «بررسی گفته‌های کتابداران که در اواخر قرن نوزدهم مطرح شده، بیانگر این مطلب است که دو استعاره به طور خاص شیوهٔ تفکر دربارهٔ خواندن را شکل داده‌اند: خواندن نردبان است؛ خواندن خوردن است»<sup>۶</sup>. (شلدریک راس، ۱۵: ۱۳۹۳). او با استناد به لیکاف و جانسون بر این باور است که تشبیه خواندن به نردبان «استعارهٔ جهتی»

و خواندن به مثابه خوردن «استعارهٔ ساختاری» است که توان بیشتری برای تبیین مفاهیم دارد. در استعارهٔ نخست، گویی خوانندگان در طول زمان با بهبود مهارت‌های خود از نردبانی بالایی می‌روند و در هر پله آثار برتر و مفیدتر انتخاب می‌کنند. ضمن آن که در این مسیر انگیزهٔ آنان از خواندن نیز تغییر خواهد یافت و به تدریج بیش از لذت خواندن، به محتوا و اثربخشی متن توجه خواهند کرد. در نتیجه به تدریج تجربهٔ آنان از خواندن «متعالی» خواهد شد. در حالی که در استعارهٔ دوم، محتوای کتاب همچون غذایی است که خواننده می‌بلعد، هضم و جذب می‌کند و از امتیازهای آن بهره می‌برد. بدیهی است که انتخاب هر یک از این دو بر شیوهٔ نگرش ما به خواندن تأثیر می‌گذارد. اگر استعارهٔ نردبان را بپذیریم، بیشتر بر بهبود مهارت‌های انتخاب آثار تأکید خواهیم داشت. اگر هم دومی را بپذیریم توجه ما بیشتر بر ترویج کتاب در میان مردم است که هر یک متناسب با ذائقهٔ خود از منابع مختلف بهره‌مند شوند. حال ممکن است یکی جذب شیرینی محتوای یک اثر شود و از آن لذت ببرد و دیگری در جست‌وجوی محتوایی فاخر باشد تا ذهن و زبان خود را تقویت کند.

نمونه‌های دیگری از پیوند خوردن و خواندن وجود دارد. مثلاً دکتر حاجی زین‌العابدینی در مقاله‌ای با عنوان «سوء تغذیهٔ اطلاعاتی» با الهام از دسته‌بندی مواد غذایی مورد نیاز بدن، بر تنوع اطلاعات مورد نیاز ذهن تأکید می‌کند و منابع اطلاعاتی را در شش گروه قرار می‌دهد. مثلاً نقش روزنامه‌ها، داستان‌های کوتاه و اطلاعات موجز را مثل نقش قند در بدن می‌داند که به سرعت جذب شده و سریع عمل می‌کند. در مقابل اطلاعات بنیادین نظیر علوم پایه و زبان را که نقشی اساسی در ساخت چارچوب ذهنی فرد دارند با پروتئین‌ها مقایسه می‌کند. بر همین اساس نقش ادبیات و هنر را در تغذیهٔ

اطلاعاتی مشابه با نقش ویتامین‌ها در تقویت جسم می‌داند و در پایان نتیجه می‌گیرد: «قوای فکری انسان همچون قوای جسمی او برای سلامت، حرکت و سازندگی نیازمند تغذیه سالم و متعادل است. هر گونه اسراف، سوء هاضمه، کاستی و نقص در تغذیه اطلاعاتی انسان، عواقبی بس وخیم‌تر از صدمات جسمی دارد.» (ص ۵).

از استعاره‌های مرتبط با خوردن در حوزه‌های دیگر نیز استفاده شده است. مثلاً کریمی و علامی (۱۳۹۲) استعاره‌های مفهومی بر مبنای کنش حسی خوردن را در دیوان شمس بررسی کرده‌اند. آنان انگاره «عرفان خوراک است» را به عنوان گزاره‌ای بنیادین مبنای تحلیل خود قرار دادند و هشت انگاره از طرحواره خوردن را در دیوان شمس یافته‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که: «نظام استعاری «خوراک انگاری» نوعی ادراک استعاری ایده‌ها، باورها و تجربه‌های

پرداخت که در چارچوب آن معنای یابند. نخست باید به «ضرورت و اهمیت» خوردن و خواندن بپردازیم. بدیهی است که انسان برای زنده ماندن به غذا نیاز دارد و بدون تغذیه ادامه حیاتش ممکن نیست. حال باید دید آیا مطالعه هم از چنین ویژگی مهمی برخوردار است؟ در نگاه نخست می‌توان گفت چه بسیار نادافردی که با مطالعه بیگانه‌اند و مشکلی هم ندارند. صحیح و سالمند و چه بسا خوشحال و خوشبخت هم باشند. بنابراین، ظاهراً استعاره ما در نخستین گام برای تبیین موضوع ناتوان است. اما اگر به دو نکته توجه کنیم، این بحث می‌تواند ادامه یابد. نخست آن که هیچ استعاره‌ای نمی‌تواند شباهتی بی‌کم و کاست میان دو پدیده برقرار کند. چنین انتظاری چندان موجه نیست. مثلاً وقتی می‌گوییم «وقت طلاست» یا «زمان بزرگ‌ترین سرمایه است» از بسیاری جهات می‌توان شباهت زمان، طلا و سرمایه را دید.

**وقتی می‌گوییم خواندن همچون خوردن ضرورت و اهمیت دارد، منظور این نیست که اگر کتاب نخوانیم قلبمان از حرکت باز می‌ایستد، بلکه منظور این است که اندیشه ما مجالی برای رشد نخواهد یافت و به تدریج پژمرده می‌شود. ضمن آن که نشانه‌های «فقر اطلاعاتی» در حیات آدمی با نشانه‌های «فقر غذایی» متفاوت است. باید دید بیگانگی با مطالعه چه پیامدهایی برای روح و روان آدمی دارد. اگر مطالعه را منبع دانش و بینش بدانیم، بدون آن حیات معنوی ما به چه وضعی دچار خواهد شد؟**

روحانی به مدد قوه چشایی است که در آثار مولانا برجسته شده است. مولانا با به کار بردن اصول و مبانی عرفانی به مثابه خوراک (مانند ذکر، سماع، عشق و نور) نشان می‌دهد عرفان نیز مانند کنش حسی خوردن فعالیت و نیازی روزانه برای هر فرد، بویژه سالکان است» (ص ۱۶۲).

انتخاب هر یک از این استعاره‌ها، شبکه‌ای از مفاهیم را تولید خواهد کرد. مثلاً استعاره «خواندن به مثابه خوردن» مجموعه‌ای از مفاهیم مرتبط با خوراک، طعم، تغذیه، و آشپزی به وجود آورده که در بیان تجربه‌های خود از مطالعه به کار می‌بریم. مثل: داستان‌های بامزه یا بی‌مزه، حکایت‌های تلخ و شیرین، قصه‌های آبکی، نوشته‌های خام و نپخته، تغذیه فکری، خوراک فکری، ذائقه خوانندگان، هضم و جذب مطالب، بلعیدن کتاب، جویدن مطالب، ولع خواندن، بهداشت مطالعه و کتاب‌های مسموم.

**وجوه استعاره خوردن برای خواندن**  
اکنون در قالب این استعاره می‌توان به جوهی

که اندیشه ما مجالی برای رشد نخواهد یافت و به تدریج پژمرده می‌شود. ضمن آن که نشانه‌های «فقر اطلاعاتی» در حیات آدمی با نشانه‌های «فقر غذایی» متفاوت است. باید دید بیگانگی با مطالعه چه پیامدهایی برای روح و روان آدمی دارد. اگر مطالعه را منبع دانش و بینش بدانیم، بدون آن حیات معنوی ما به چه وضعی دچار خواهد شد؟ از سوی دیگر باید دید مثلاً مطالعه رمان که آدمی را از زمان و مکانش جدا می‌سازد و تجربه‌ای جدید از زیستن به ارمغان می‌آورد چه دستاوردی برای سلامت فکری دارد. اورهان پاموک، برنده نوبل ادبیات ۲۰۰۶، در بیان تجربه خویش از چهل سال رمان خوانی به نقش زندگی‌بخش آن اشاره می‌کند: «رمان‌ها در واقع برای ما حکم حیاتی دیگر هستند... رمان‌ها رنگ و لعاب و جذابیت و در عین حال عمق و پیچیدگی زندگی را شکل می‌دهند و سر و ته آن را از اشیاء اشخاص، و چهره‌هایی که می‌شناسیم لبالب پُر می‌کنند.» او خواندن رمان را به سفری تشبیه می‌کند که خواننده از دنیای واقعی خود آغازگر آن است، و به دنیای خیالی ختم می‌شود. اما به تدریج این دنیای خیالی از هر واقعیتی واقعی‌تر به نظر می‌رسد. تصاویری که به کمک واژگان پیش چشم ظاهر می‌شوند به این دنیای خیالی رنگ واقعی می‌بخشند. تصاویری که در ابتدا مبهم‌اند، اما با پیشرفت روایت روشن می‌شوند. به باور پاموک: «لذت حاصل از خواندن یک رمان نه در دیدن یک منظره از بیرون، بلکه در دیدن یک منظره از درون، از زاویه دید یکی از کسانی که در درون آن منظره زندگی می‌کند، نهفته است» (ص ۱۰۸).

وجه دیگری که پیوند میان خوردن و خواندن برقرار می‌سازد نقشی است که غذا در تولید انرژی در بدن ایفا می‌کند. اطلاعاتی که از طریق خواندن به دست می‌آوریم، بسته به کیفیت و کمیتی که دارد منبع تولید انرژی ذهنی‌اند. پاموک معتقد است خواندن رمان منشاء پویایی ذهن است. زیرا در کلیت داستان آن گویی منظره‌ای را تماشا می‌کنیم. سپس به کمک قوه تخیل، کلمات را به تصاویر تبدیل می‌کنیم. در همین حال، با بخش دیگری از ذهنمان در این فکریم که نویسنده چه مقدار از گفته‌های خود را واقعا دیده، شنیده، یا شخصا زندگی کرده است، و چه میزان صرفاً بر اساس تخیل اوست. سپس از خود می‌پرسیم آیا حقیقت همین است که در این رمان تعریف می‌شود؟ بعد از کشف و درک توانایی نویسنده در انتخاب مناسب کلمه‌ها، درستی تشبیه‌ها،

ژرف‌اندیشی تخیل، نحوه تعریف، ترکیب جمله‌ها، وزن و آهنگ پیدا و پنهان واژه‌ها لذت می‌بریم. این در حالی است که درباره شخصیت و رفتار قهرمان رمان دآوری می‌کنیم. وقتی این رخدادهای ذهن اتفاق می‌افتد، حافظه با تمام قوا مشغول فعالیت است (منصوریان، ۱۳۹۲). بنابراین، مطالعه منشاء مهمی برای تولید انرژی و تکاپوی ذهنی است. از سوی دیگر اگر نیاز انسان به غذا همیشگی است، نیاز او به اطلاعات نیز در سراسر عمر گسترده است و هرگز از آن بی‌نیاز نمی‌شود. همان‌طور که در هر وعده غذایی فقط امکان دریافت حجم محدودی از خوراک را دارد، در هر فرصت مطالعه نیز فقط می‌تواند حجم محدودی از اطلاعات را جذب کند. نمی‌توان ساعت‌ها نشست و کتاب خواند. ذهن خسته می‌شود. زیرا به زمانی برای هضم آنچه آموخته نیاز دارد، تا دوباره آماده دریافت اطلاعات تازه شود.

مقایسه این دو مقوله به همین جا ختم نمی‌شود. وجه دیگر این شباهت در «ظرف غذا» و «ظرف اطلاعات» است. امروزه بسیاری می‌پرسند آیا مطالعه کتاب الکترونیکی همان اثربخشی مطالعه کتاب چاپی را دارد؟ آیا با فراگیری ابزارهای جدید، شیوه مطالعه ما دگرگون خواهد شد؟ کیفیت اطلاعاتی که از رسانه‌های مختلف کسب می‌کنیم، چه تفاوتی دارند؟ در پاسخ باید گفت «محتوای اطلاعاتی» که کسب می‌کنیم از «رسانه» که ظرف آن است اهمیت بیشتری دارد. هر چند ظرف به شکل‌های مختلف می‌تواند بر محتوا تأثیر بگذارد. اما در نهایت «کیفیت محتوا» اولویت دارد. آدم تشنه در جست‌وجوی آب سالم و پاکیزه است، حال می‌خواهد در کوزه گلین باشد یا در جام زرین. به قول سعدی: در بیابان خشک و ریک روان / تشنه‌رادر دهان، چه در، چه صدف. مرد بی‌توشه کاوفتاد از پای / بر کمر بند او چه زر چه خزف! همان‌طور که آدم تشنه در جست‌وجوی آب است، ذهنی که عطش یادگیری دارد در جست‌وجوی دانش است. حال می‌خواهد آن را در کتاب الکترونیکی بیابد یا در نسخه خطی. مهم آن محتوای است که کیفیت و اعتباری دارد.

نکته دیگر اهمیت تنوع مواد غذایی است که در مورد تنوع مطالب خواندنی نیز صدق می‌کند. همان‌طور که متخصصان تغذیه توصیه می‌کنند رژیم غذایی ما باید متناسب، متعادل و متنوع باشد، در فرایند مطالعه نیز توجه به این سه مقوله اهمیت دارد. مطالعه نیز باید متناسب با نیاز خواننده و از حیث کمیت و زمانی که

برای آن صرف می‌شود متعادل و از نظر موضوع متنوع باشد. در یادداشتی با عنوان «پنج ضلعی مطالعه» به این موضوع اشاره کرده‌ام. (منصوریان، ۱۳۹۴). کیفیت غذا و چگونگی پخت و شیوه خوردن آن نیز می‌تواند مبنایی برای مقایسه باشد. همان‌طور که کیفیت غذایی که می‌خوریم تأثیر مستقیمی بر سلامت ما دارد، کیفیت آن چه می‌خوانیم نیز بر سلامت فکر تأثیر می‌گذارد. غذای خوب و سالم ضامن سلامتی و غذای بی‌کیفیت منشاء بیماری است. بر همین اساس، خواندن متون پاکیزه، منسجم و آگاهی‌بخش به ذهن آدمی طراوت و شادابی می‌بخشد و مطالعه یک نثر پریشان، پرفریب و مغالطه‌آمیز ذهن آدم را ملول ورنجور می‌کند. در کنار کیفیت غذا، کمیت آن نیز مهم است. بنابراین، کفایت مواد غذایی مهم است و کاستی یا فزونی آن از حدی معین مشکل‌آفرین خواهد بود. همان‌طور که پرخوری پیامدهای

مثل «لذت خوردن» می‌تواند انگیزه‌ای بنیادین برای مطالعه باشد. درست به همین دلیل است که توصیه می‌شود برای ترویج خواندن از «لذت مطالعه» غفلت نکنیم و آن را به رسمیت بشناسیم. قرار نیست همه افراد جامعه فقط به این دلیل کتاب بخوانند که مطالعه کنشی سودمند است. بلکه می‌توان کتاب خواند و از آن لذت بُرد. نخستین پاداش خواندن سرگرمی و پر کردن اوقات فراغت ماست. درست مثل یک بستنی خنک در ظهر تابستان، یک داستان کوتاه دلپذیر نیز می‌چسبد و این نه تنها اشکالی ندارد، بلکه یکی از انگیزه‌های اصلی خواندن است. اصلاً ما فقط چیزی را می‌خوانیم بخوانیم که آن را دوست باشیم و از خواندن لذت ببریم. اگر مطالعه با مشقت همراه باشد دوام نمی‌آورد و آدم از هر چه کتاب است بیزار می‌شود. ما همان‌طور که غذای خوشمزه، لذیذ و معطر را ترجیح می‌دهیم، کتاب دلپذیر، قابل فهم

**قرار نیست همه افراد جامعه فقط به این دلیل کتاب بخوانند که مطالعه کنشی سودمند است. بلکه می‌توان کتاب خواند و از آن لذت بُرد. نخستین پاداش خواندن سرگرمی و پر کردن اوقات فراغت ماست. درست مثل یک بستنی خنک در ظهر تابستان، یک داستان کوتاه دلپذیر نیز می‌چسبد و این نه تنها اشکالی ندارد، بلکه یکی از انگیزه‌های اصلی خواندن است. اگر مطالعه با مشقت همراه باشد دوام نمی‌آورد و آدم از هر چه کتاب است بیزار می‌شود. ما همان‌طور که غذای خوشمزه، لذیذ و معطر را ترجیح می‌دهیم، کتاب دلپذیر، قابل فهم و الهام‌بخش را می‌پسندیم.**

و الهام‌بخش را می‌پسندیم. در همین راستا «سهولت هضم» نیز شاخص دیگری در این مقایسه است. همان‌طور که هضم بعضی از غذاها برای دستگاه گوارش دشوار است، درک برخی از آثار نیز برای ذهن خوانندگان سخت است. بنابراین، توصیه می‌شود همواره تناسبی بین میزان توانایی ذهنی خواننده و میزان پیچیدگی کتاب مورد مطالعه برقرار باشد. البته گاه این پیچیدگی بخشی از سرشت موضوع مورد بحث کتاب است و گاه در اثر ناکارآمدی نویسنده در تبیین موضوع ایجاد می‌شود.

عنصر دیگری که در مقایسه خوردن و خواندن اهمیت دارد «زمان» است. زمان پخت غذا، زمان ماندگاری آن و زمان خوردن فقط سه وجه از وجوه مختلف نقش عنصر زمان در فرایند تغذیه است. مثلاً همان‌طور که زمان نقشی کلیدی در تغذیه دارد و هر غذایی را باید در زمان معینی بخوریم، در تدوین استراتژی مطالعه باید به زمان نیز توجه کنیم. بر اساس روحیات افراد برخی صبح‌های زود را برای خواندن ترجیح می‌دهند و گروهی دیگر آرامش

ناخوشایند دارد، «پرخوانی» هم توصیه نمی‌شود. بویژه اگر این پرخوانی شتابزده و بدون تأمل باشد. چگونه خوردن غذا نیز اهمیت دارد. همان‌طور که آهستگی در خوردن و جویدن درست غذا به هضم و جذب مواد مغذی کمک می‌کند، آهسته‌خوانی نیز شرط اساسی مطالعه مؤثر و مولد است.<sup>۸</sup>

از سوی دیگر درست مثل غذاهای مختلف که طعم‌های گوناگون دارند، هر یک از مطالب خواندنی نیز طعم خودش را دارد. کتاب‌ها هم می‌توانند در چهار گروه شیرین، شور، ترش و تلخ طبقه‌بندی شوند. مثلاً کتاب ته‌خیز، که از قضا عنوان آن نیز با خوراکی‌ها ارتباط دارد، طنزی شیرین درباره تلخی مرگ است.<sup>۹</sup>

در نتیجه، یک اثر ارزشمند که نویسنده برای نوشتن آن صلاحیت داشته و زمان کافی برایش صرف کرده، مثل غذایی است که یک آشپز ماهر با دقت پخته و طعم و مزه دلپذیری دارد. اما یک اثر نامنسجم و بی‌محتوا نیز مثل غذایی است که در آماده‌سازی آن دقت و هنر کافی صرف نشده است. بنابراین، «لذت خواندن» درست

شب را فرصت مناسبتری برای آن می‌دانند. ضمن آن که همان‌طور که باید بین دو وعده غذایی زمان لازم صرف شود، فرایند مطالعه نیز زمانی مؤثر است که در ازای دقایقی معین از خواندن، فرصتی را به تأمل و درنگ درباره آن چه می‌خوانیم اختصاص دهیم. زمان به شکل دیگری نیز نقش ایفا می‌کند. ممکن است سلیقه ما برای آن چه می‌خوانیم در طول سال‌ها تغییر کند، درست مثل تغییر در ذائقه برای انتخاب غذاها. چه بسا امروز رغبت به خواندن کتابی که پنج سال پیش برایمان بسیار خواندنی بوده، نداشته باشیم. این یک رخداد طبیعی است. ما رشد می‌کنیم و معیارهایی که برای انتخاب منابع داریم، به تدریج دگرگون می‌شوند.

می‌توان در سطحی کلان‌تر نیز به این موضوع نگریست. همان‌طور که هنر آشپزی هر جامعه متأثر از تاریخ، جغرافیا، اقلیم و فرهنگ آن است، فرهنگ نوشتاری و مطالعاتی نیز در بستر تاریخ و متأثر از متغیرهای فرهنگی و اجتماعی شکل می‌گیرد. پدیدآورندگان آثار نیز در هر مقطع تاریخی، متأثر از رخدادهای زمان خود و متناسب با ذائقه مخاطبان به تولید آثار می‌پردازند. در نتیجه همان‌طور که برخی از غذاها در زمان‌های مختلف هواداران خود را دارد، برخی از آثار نیز طرفداران خودش را خواهد داشت.

ضمناً ذکر این نکته نیز ضروری است که این استعاره، مثل سایر استعاره‌ها نمی‌تواند شباهتی بی‌کم و کاست میان این دو مفهوم برقرار سازد. این کاستی طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است. مثلاً نسخه‌ای از یک کتاب را در کتابخانه می‌توانند صدها نفر امانت بگیرند و بخوانند بی‌آن که از محتوای آن کم نشود. اگر کتاب آنلاین باشد، هزاران نفر می‌توانند هم‌زمان آن را بخوانند. اما بدیهی است که یک ظرف غذا را وقتی یک نفر بخورد، لقمه‌ای برای نفر دوم باقی نخواهد ماند. مگر آن که محتوای آن را تقسیم کنند. این تفاوت‌ها ناشی از ماهیت متفاوت اطلاعات به عنوان درون‌مایه کتاب، با مواد مغذی درون خوراک است. با این حال، همین شباهت‌هایی که بیان شد، کارکردهای مثبت این استعاره محسوب می‌شوند و استفاده از آن را موجه می‌سازند.

## سخن پایانی

استعاره علاوه بر آن که نقطه آغازین برای اندیشیدن و مدلی برای درک بهتر جهان است، چگونگی مواجهه ما را با پدیده‌ها، رخدادها و

تجربه‌های زندگی متأثر می‌سازد. بنابراین، انتخاب هر استعاره نوع تعبیر و تفسیر ما را از پدیده مورد نظر تعیین خواهد کرد. به قول جانسون و لیکاف: «استعاره‌ها استلزاماتی با خود به همراه دارند و از طریق این استلزامات است که یک استعاره ممکن است راهگشای کنش‌های آینده باشد. البته این کنش‌ها، با استعاره هماهنگ و متناسب خواهد بود و همین امر سبب تقویت قدرت استعاره در ایجاد انسجام خواهد بود.» (شلدریک راس، ۱۷: ۱۳۹۳). بنابراین، وقتی خواندن را به مثابه خوردن در نظر می‌گیریم، آن‌گاه سایه‌ای از معیارهای علم تغذیه بر سیاست‌گذاری ما در عرصه مطالعه دیده خواهد شد. در نتیجه بسته به موقعیتی که در صنعت چاپ و نشر آثار داریم، بازتاب این نگرش در دیدگاه ما پدیدار می‌گردد. اگر مؤلف یا ناشر آثار هستیم به ذائقه خوانندگان اهمیت می‌دهیم، اگر مدیریت سیاست‌های فرهنگی در عرصه نشر را بر عهده داریم، می‌کوشیم بر سلامت و کیفیت آثار نظارت کنیم، اگر هم خواننده آثار هستیم در بازار غذای فرهنگی در جست‌وجوی آثار مفید، مقوی و خوش‌طعم خواهیم بود. اما به نظر مهم‌ترین کاربرد استعاره‌ها این است که مفاهیم انتزاعی را ملموس و قابل فهم می‌سازند. مثلاً در مقایسه خواندن و خوردن می‌توان به این نتیجه رسید که مطالعه درست مثل غذا خوردن یک فعالیت طبیعی، ضروری و مستمر در زندگی ماست. هر یک از ما نیز با توجه به شرایط، روحیات و نیازهایی که داریم باید در جست‌وجوی محتوایی متناسب با نیازهایمان باشیم. همان‌طور که نمی‌توان یک غذای مشخص را برای رژیم غذایی همه افراد توصیه کرد، هر کتاب نیز خوانندگان خودش را دارد. هر چه تنوع مطالب موجود در بازار نشر بیشتر باشد، مخاطبان آزادی بیشتری برای جست‌وجو و یافتن مطالب مورد نیاز و پسندشان خواهند داشت. در پایان نمی‌دانم در این ظرف و زمان محدودی که در اختیار داشتم و با مهارت‌اندکی که در آشپزی دارم، این نوشته پخته شد یا خام ماند. شور شد یا خوش‌نمک است. امیدوارم خیلی آبکی، خام یا بی‌نمک نشده باشد!

\*دانشیار دانشگاه خوارزمی

(http://ymansourian.ir/mansourian@khu.ac.ir)

## منابع

۱. پاموک، آرهان (۱۳۹۲). «وقتی مشغول خواندن یک رمان هستیم در ذهن ما چه

اتفاقاتی رخ می‌دهد»، ترجمه عین‌الله غریب. تجربه. دوره ۳، ش ۲۶. پیاپی ۱۰۳. صص ۱۰۶-۱۱۲.

۲. حاجی زین‌العابدینی، محسن (۱۳۹۲). «سوء تغذیه اطلاعاتی». کتاب ماه کلیات. دوره ۱۷، ش ۳. صص ۳-۵.

۳. دباغ، حسین (۱۳۹۳). مجاز در حقیقت: ورود استعاره‌ها در علم. تهران: هرمس.

۴. شلدردیک راس، کاترین (۱۳۹۳). «استعاره‌های خواندن». ترجمه عظیمه ستاری. کتاب ماه کلیات. دوره ۱۷، ش ۴. صص ۲۵-۱۵.

۵. کریمی، طاهره و علامی، ذولفقار (۱۳۹۲). «استعاره‌های مفهومی در دیوان شمس بر مبنای کنش حسی خوردن». فصلنامه نقد ادبی. دوره ۶، ش ۲۴. صص ۱۶۸-۱۴۳.

۶. منصوریان، یزدان (۱۳۹۲). «بازتاب رمان در ذهن و زبان». پایگاه خبری لیزنا، سخن هفته شماره ۱۷۰. دسترس پذیر در: <http://lisna.ir>

۷. منصوریان، یزدان (۱۳۹۴). پنج ضلعی مطالعه، یادداشت یک کتابدار (۹)، مجله بخارا، سال شانزدهم، شماره ۱۰۵، صص ۳۹۲-۳۷۸.

8. Black, M. (1962), *Models and Metaphors: Studies in Language and Philosophy*, Ithaca, New York: Cornell University Press.

9. Black, Max (1979), *More about Metaphor in A. Ortony* (Ed.): *Metaphor & Thought*, Cambridge: Cambridge University Press.

10. Lakoff, J. and Johnson, N. (1980) *Metaphors We Live*, Chicago: University of Chicago Press.

## یادداشت‌ها

### 1. Metaphor

۲. در خلال نوشتن این مقاله ردپای آشکار استعاره را در درون متن می‌بینم. گویی گریزی از آن نداریم: «تنیده در تار و پود زبان»، «قلمرویی برای پرش اندیشه»، و «ردپایی آشکار» سه نمونه از استعاره‌هایی است که ناخودآگاه در همین چند جمله استفاده کرده‌ام!

3. Max Black

4. George Lakoff and Mark Johnson

5. Catherine Sheldrick Ross

6. Reading is a ladder.

7. Reading is eating.

۸. منصوریان، یزدان (۱۳۹۳). «آهسته‌خوانی و بازخوانی: تأملی بر فرایند خواندن و بهبود کیفیت مطالعه». کتاب ماه کلیات، دوره ۱۷، ش ۴، صص ۱۰-۱۴.

۹. منصوریان، یزدان (۱۳۹۴). «خیالی بافته از تار و پود زندگی: مروری بر کتاب «ته‌خوار» اثر هوشنگ مرادی کرمانی». جهان کتاب. سال ۲۰، ش ۱، صص ۳۶-۳۷.